



دکتر مهدی آذر

به یادبود اللهیار صالح

مقدمه

آقای ایرج افشار در شماره اول و دوم سال هفتم (۱۳۶۰) مجله آینده تحت عنوان «مردی از تبار صلحاء» تاریخچه زندگی مرحوم اللهیار صالح را به تفصیل شرح داده و خلق و خو و محاسن ذهنیش را علاوه بر آنچه خودش از روزگار کودکی از مرحوم صالح دیده و درک نموده وصف کرده است. همچنین اظهارات دیگران مخصوصاً دوستان نزدیک او و گریده اشعاری را که در حق او یارنای او گفته شده است درج فرموده است و مطلبی ناگفته نگذاشته است و در آخرین این زندگینامه مفصل متذکر شده است که خوب است آقایان دکتر صدیقی و دکتر آذر نیز که بامرحوم صالح مربوط بوده اند آنچه از او یاد دارند بنویسند.

من بعد از خواندن مقاله «مردی از تبار صلحاء» و اطلاع یافتن از سوابق خانوادگی و تحصیلی و اداری مرحوم صالح و روز شمار منصبها و خدمتهای او، که چنانکه در «مردی از تبار صلحاء» شرح داده شده است، بر آن شدم که خاطرات خویش را از مرحوم اللهیار صالح با آنچه مستقیماً دیده و دریافته و آنچه از دوستان او شنیده ام بنویسم...

من صرفاً برای امتثال آن تذکر به نوشتن این رساله اقدام کردم و مخصوصاً از این جهت که مدت قریب هشت ماه و نیم، مرحوم صالح و من در زندان شماره چهار زندان بزرگ قصر و قزل قلعه همراه با عده زیادی از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی به جرم آزادیخواهی توقیف شده بودیم.

من قبل از آشنا شدن با مرحوم صالح، در مدت خدمت در اورمی (رضائیه) که اولین خدمت اداری رسمی من به شمار می آمد و بعد از آن در خدمت وزارت پیشه و هنر در تهران از نادرستیهای غیر قابل تصور سران ادارها و وزیران و درباریان و سایر دست اندرکاران امور ملک و ملت دچار حیرت و ضجرت شده و دلی پری داشتم و هیچ فکر نمی کردم که در میان گروه فاسد و مفسدی که در ایران بر سرکارها بودند مردان صالح درستکاری مانند مرحوم اللهیار صالح و مرحوم دکتر محمود افشار و مرحوم محمود نریمان و مرحوم دکتر علی شایگان و آقای دکتر سنجابی و معدودی از دیگر استادان دانشگاهها وجود داشته باشند. وجود این قبیل اشخاص مایه امیدواری و تسلی من میبود.

در مراحل من بعد از آنکه پیشنهاد آقای ایرج افشار را در ذیل صفحه آخر «مردی از تبار صلحاء» خواندم و به فکر نوشتن خاطرات خوشی از مرحوم صالح افتادم متذکر این شعر ابوبکر احمد ارجانی قاضی که در وصف یکی از بزرگان عصر خود گفته است شدم و آن این است:

یا سائلی عنه لما جئت امدحه هذا هو الرجل العاری عن العار
 «ای آنکه از من می‌پرسی که در ستایش او چه خواهیم گفت؟ او مردی است که از هر عار و ننگی عاری است.»

فکر کردم مثل به این شعر برای اشعار به شخصیت و وضع اجتماعی مرحوم صالح کافی باشد و دیگر به برشمردن خصال ممتاز او حاجت نیست. با وجود این اندیشیدم که ذکر نکردن و به فراموشی سپردن تمام خاطرات زمان توقیف و همزندان بودن ما در محبسه‌های قصر و قزل‌قلعه به هیچوجه روانیست، بلکه لازم است که حوادث و اتفاقاتی که به نحوی با مرحوم صالح ربط پیدامی‌کردند و در موقع اظهار و گزارش آنها ناگزیر ذکر نام مرحوم صالح نیز ایجاب می‌شود، همچنین در مواردی که مرحوم صالح فقط حکم ناظر و تماشاچی را داشت و ممکن بود ذکر نام از مرحوم صالح و وضع و احوالش به توضیح و چگونگی جریان حوادث و اتفاقات کمک بکند، بر آن شدم که در ضمن نوشتن خاطرات مربوط به مرحوم صالح آنچه را که راجع به او دیده و شنیده‌ام نیز شرح بدهم تا به دستور حضرت مولانا جلال‌الدین بلخی طیب‌الله متواءم که فرموده است:

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته‌آید در حدیث دیگران

عمل کرده باشم و با این نیت این خاطرات را که در واقع قسمت عمده آن «جسنامه» است نوشتم. متوکلا علی‌الله.

در دادگستری و دارائی

مرحوم اللهیاری صالح در مدت خدمت در دادگستری (به سمت مدعی‌العمومی یا دادستان) و ریاست دیوان جزای عمال دولت و قضاوت و معاونت مدعی‌العمومی استیفاء و پس از انتقال به وزارت دارائی، و خدمت در آنجا به سمتهای مختلف و بالاخره مدیر کلی و معاونت وزارت دارائی، بر حسب دعوت و پیشنهاد مرحوم داور، بواسطه جدیت و درایت و صحت عمل و خصال پسندیده دیگرش مراتب خدمات اداری را خیلی سریعتر از همگنان طی کرده مشهور شده و مورد علاقه و احترام همکاران و کارمندان اداری و آشنایان و دوستان و تمام کسانی که در دادگستری و وزارت دارائی سروکارشان با او افتاده بود قرار گرفته بود.

من پس از مراجعتیم از خدمت در ایالت غربی آذربایجان و در زمان خدمتم در بهداری وزارت پیشه و هنر از دوستانم از جمله مرحوم دکتر علی شایگان که با مرحوم صالح آشنا و مربوط بود تعریف شخصیت و صداقت و درستکاری او را می‌شنیدم و بواسطه آنکه در مدت خدمت در بهداری و بیمارستان دولتی رضائیه (ارومیه قدیم و امروزی) از نادرستیاها و کجرفتاریهای بسیاری از رؤسای ادارات مخصوصاً رئیس شهربانی و معاون استاندار ایالت غربی آذربایجان و رئیس شهرداری دل‌پری داشتم از آنکه آنان می‌خواستند که من مطیع چشم و گوش بسته و یار تخلفها و تخطیهای آنان باشم، و چون این کار از من ساخته نبود، بامن خصومت می‌ورزیدند و به خلافکاریهایی که معمول خود آنها بود متهم می‌کردند. به این مناسبت از شنیدن اوصاف رجالی مانند

آقای صالح که متأسفانه انگشت شمار بلکه بسیار نادر بودند خوشوقت و امیدوار می‌شدم و غایبانه به آنان ارادت می‌ورزیدم.

در آن زمانها رضاشاه در دوره قدرت و استیلا بود و معروف بود که او همواره نسبت به رجال و وزیران انتخابی خودش، علی‌الخصوص آنهایی که در گذشته به نحوی بایگانان ارتباط و سروکار داشته‌اند بدگمان بود و به کمترین تصور غرض‌ورزی و مخالفت باطنی یا خیانت از ناحیه آنها از کار برکنارشان می‌کرد و در صورت حصول یقین به بداندیشی و خیانت آنها امانشان نمی‌داد و حبس یا تلفشان می‌کرد، و از آنجا که صداقت و درستکاری و صلاحیت مرحوم صالح را درک کرده بود به او بیشتر از سایر همپرازان و همکاران اداریش اعتماد داشت و احترام می‌گذاشت. این مطلب را من از علت انتحار کردن مرحوم داور که مختصر آن را از آقای دکتر امیرعلائی شنیده بودم و روزی خود مرحوم صالح بیان کرد استنباط کرده‌ام و به موقع خود شرح خواهم داد. از خصال برجسته و اعجاب‌انگیز مرحوم صالح که نماینده اصالت رأی و امتیاز او از رجال سپاسی و همپرازان دیگرش می‌باشد این است که او با کاری که مخالف عقیده و پیش و سوابق او بود موافقت نمی‌کرد. خواه آن کار عبارت از تصمیم دولت یا مقام متنفذ دیگر بود و خواه عبارت از تقاضا یا توصیه ناموجه خویشاوندان و دوستان نزدیک او. اما در مقابل کاری که ضد و مغایر مصالح ملک و ملت بود فقط بی‌اعتنا و ساکت نمی‌ماند، بلکه مخالفت می‌کرد و حتی الامکان درصدد منع عملی شدن آن برمی‌آمد و هرگاه می‌دید که در هیأت دولت یا جمع متصدیان امر در اقلیت خواهد بود و مخالفت او برای منصرف کردن آنان از خطا یا فکر نادرستان نتیجه‌ای نخواهد داشت بدون تردید و دغدغه از سمتی که داشت استعفا می‌کرد تا شریک جرم و عملی که مخالف عقیده او و مصالح مملکت است نبوده باشد. چنانکه در نخستین کابینه قوام‌السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۰ که او وزیر دارایی بود رفتار ناروای قوام‌السلطنه را تحمل نمود و استعفا کرد. در زمان وزارت دارائیش در کابینه سهیلی بواسطه اختلاف با میلیسپو و خودکامگیهای او از ادامه دادن به خدمت در دولتی که حامی مشارلیه بود امتناع کرد و کنار رفت تا شریک یا معاون جرم و عملی خلاف که با عقیده او و مصالح مملکت مابینت نباشد و از تعنت عیبجویان و مخالفت و ایراد همکاران خود نیندیشید.

در کابینه سیم مرحوم ابراهیم حکیمی که وزیر دادگستری بود وقتی دید که دولت حکیمی نخواهد توانست از عهده ایستادگی در مقابل پیشنهاد محرمانه استقلال کش وزرای خارجه سه دولت روس و انگلیس و آمریکا برآید تقید و ادب لازمه عضویت دولت را هیچ شمرد و با همداستانی مرحوم محمود نریمان، دکتر مصدق را از قضیه آگاه کرد و او چنانکه رسمش بود از توطئه نهایی سه دولت مزبور پرده برداشت و تصمیم آنها را نقش بر آب کرد.

همچنین بلافاصله بعد از اطلاع یافتن از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و شکست دولت دکتر مصدق استعفا کرد و از سفارتخانه بیرون رفت و به تمایل جدی زاهدی و شاه و دولت آمریکا برای باقی ماندن در مقام سفیر کبیری و ادامه دادن به خدمت در

آمریکا ترتیب اثر نداد و با وجود آنکه اخلاق شاه را می‌شناخت و می‌دانست که تخلف از میل او باعث خصومت و کینه می‌شود، از تصمیم خویش منصرف نگردید.

این اندازه گذشت و پایداری در عقیده و ایمان یک موهبت خدایی است و بسیار نادرند رجالی که به آن نایل شده باشند. در قرآن کریم در وصف این قبیل مردان بلند همت فداکار و ثابت قدم، در راه پیشبرد عقیده آمده است: «بیجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء». باید دانست که ایستادگی در راه عقیده و خودداری از همکاری با خطا کاران با ایستادگی به منظور غرض و تأمین نفع شخصی یا استعفا در اثر اجبار و ناچاری فرق دارد و تفاوت از زمین تا آسمان است.

باری، مرحوم صالح بعد از مدیر کلی و معاونت دارایی چند سال با سمتهای مختلف دیگر از جمله مأموریت برای عقد قرارداد بازرگانی با شوروی و ریاست هیأت نمایندگی اقتصادی ایران در آمریکا و غیره با نیکنامی و کفایت کامل خدمت کرد و در کابینه قوام السلطنه پس از شهریور ۱۳۲۵ به وزارت دارائی منصوب گردید و چنانکه گفته شد به واسطه عدم موافقت با روش قوام السلطنه دست از وزارت برداشت و استعفا کرد. در کابینه سهیلی نیز به دلیل که ذکر گردید از ادامه دادن به همکاری استعفا نمود. در زمان نخست وزیری ساعدالوزاره مراغه‌ای به مناسبت سابقه خدماتش در دادگستری به وزارت دادگستری برگزیده شد و بعد از سقوط دولت ساعد به عضویت هیئت نمایندگی ایران برای امضای منشور ملل متحد انتخاب گردید و به امریکا سفر کرد و در مراجعت ازین سفر به حزب ایران وارد شد.

جوآنان حزب ایران که جز یکی دو سه تن ابن الوقت یا متعصب، عموماً دانشمند و آزاده منش و آزادیخواه بودند، مقدم او را گرامی داشتند و به پیروی از او، از هر حیث همت گماشتند.

مرحوم صالح در سه کابینه پی‌درپی حکیمی مرتباً به وزارت دادگستری و وزارت مشاوره و وزارت کشور منصوب شد. در کابینه سوم حکیمی چنانکه قبلاً هم گفته شد هنگامی که زبونی و درماندگی حکیمی و وزیران دیگرش را در مقابل یادداشت محرمانه سه دولت انگلیس و آمریکا و روس و توطئه خصمانه آنها درباره ایران مشاهده کرد بی تفاوت و خاموش ماند و با همداستانی مرحوم محمود نریمان ترد دکتر مصدق، از توافق شیطنی و محرمانه آنان پرده برداشتند.

ملاقات با مرحوم الهیار صالح

سالها بود که من، چنانکه در مقدمه این نوشته عرض کردم تعریف صفات و خصال پسندیده مرحوم صالح را از دوستان می‌شنیدم و غایبانه به او ارادت پیدا کرده بودم. شاید بعضی از آقایان خوانندگان، فقط شنیدن بزرگواریها و مکارم اخلاق مرحوم صالح را، از دوستان او موجب و محرك عشق و علاقه مفرط من به دیدار او میل و مصاحبت را حمل به تظاهر و مبالغه و امری عجب انگیز بفرمایند و لکن عجبی نیست. زبان حال

من در این مورد مضمون شعر شاعر عربی سرای است (شاعر ایرانی الاصل) گویا در باره فرط علاقه اش به دیدار و پیوستگی به یکی از رجال عصرش.

وانی امرؤ احببتکم لمکارم سمعت بها والاذن کالعین تعشق
یعنی من از راه گوش و در اثر شنیدن مکارم شما به شما دل بسته‌ام
و چه خوش گفته است شادروان دکتر محمود افشار:
اندرون کشور که هرکس لاف یاری می‌زند

یار بسیار است اما هرکس اللهیار نیست

مرحوم صالح در کابینه سوم قوام السلطنه بار دیگر به وزارت دادگستری منصوب شد و در موقعی که نمایندگان فرقه دموکرات آذربایجان به تهران آمده بودند برحسب پیشنهاد قوام السلطنه و به نیابت از او شب‌نشینی تشکیل داد و عده‌ای از اعضای حزب ایران و سران حزب توده و نمایندگان فرقه دموکرات را دعوت کرد تا درباره خواسته‌های فرقه دموکرات و نظر دولت مذاکره و تبادل نظر کنند. شاید به راه‌حل درستی برسند. این شب‌نشینی در تالار اجتماعات حزب ایران واقع در خیابان شاه‌آباد سابق در بالاخانه‌های ضلع جنوبی خیابان انجام یافت. من هم موقع را ممتنم شمرده (یعنوان سابقه عضویت نیم‌بندی در حزب ایران) و به قصد نائل شدن به دیدار صالح به آن شب‌نشینی رفتم و از مرحوم حسین نقوی که دوست من بود و سمت معاونت وزیر دادگستری را داشت خواهش کردم که مرا به آقای صالح معرفی بکند و در سرفرصتی معرفی به عمل آمد.

صالح التفات فرمود و خوش آمدگفت و بالخصوص از اینکه چند نفر از شناسهای کاشانی او که به مطب من مراجعه کرده و در حضور او از دقت من و دستورهای علاجی که به آن داده بودم، به خوبی یاد کرده بودند اظهار خوشوقتی کرد و تشویق فرمود. در مدت کوتاهی که من در آن شب‌نشینی حاضر بودم ندیدم که آقای صالح مثل دیگران پشت میز مذاکره بنشیند و در مذاکرات شرکت بکند. او ایستاده بود و یا با نقوی حرف می‌زد، یا از کسانی که تازه از راه می‌رسیدند پذیرائی می‌نمود و چند لحظه با آنها صحبت و تعارف می‌کرد.

چون قصد من هم از رفتن به آن جلسه دیدار صالح و آشنا شدن با او بود پشت میز ننشستم و تا آخر جلسه در آنجا نماندم و از آقای صالح اجازه خواستم که مرخص بشوم. او فرمود که بمانم و به بحثهای مختلف که غالباً بی‌مناسبت مطرح می‌شد گوش بدهم و از عقاید و نظریه‌های هر سه فریق اطلاع حاصل کنم. من عذر آوردم که منزل در شاه‌آباد شمیران و خیلی دور است و اگر دیر بشود پیدا کردن وسیله برای رفتن به منزل مشکل خواهد شد. گفت آقای معاون هم منزلی در شمیران است ممکن است شما را برساند. آقای معاون (نقوی) هم عذر مرا تأیید کرد و نگران شدن اهل منزل را در اثر تأخیر در مراجعت بر آن افزود و داوطلب شد که مرا هر چه زودتر به شاه‌آباد برساند و ما مرخص شدیم. آقای نقوی در بین راه ناخشنودی آقای صالح و ملالت خود را از مغشوش بودن مذاکرات اظهار کرد.

بعد از آن شب نشینی که نتیجه قابل ذکری هم از آن عاید نشده بود طایفه غیبجویان که همواره منتظر فرصت برای جعل اکاذیب و شایعه پراکنی هستند شایع کردند که مرحوم صالح در آن شب نشینی به سلامتی مهمانان توده‌ای و فرقه‌ای جام شرابی نوشیده است. در صورتیکه صالح اهل مشروب نبود و به تشریفات مبتذل و ریاکارانه‌ای که در محافل سیاسی و مهمانیهای رسمی و غیر رسمی معمول بود و هست علاقه نداشت و در شب مزبور هم برای رفع عطش اتفاقی مدعوان نوشیدنی غیر از آب در دسترس آنان گذاشته نشده بود.

من به یاد ندارم که در مواقعی که بعد از آن خدمت مرحوم صالح رسیدم نمی از این قبیل شایعات و ایراد گیریها اظهار ملالت کرده باشد. او به شهادت همه آشنا یاش بسیار متحمل و یردبار و سلیم النفس و آزاده بود. برای کسب شهرت و احراز جاه و مقام به زبونی و سالوس و ریا و تملق تن در نمی داد. به صفت قناعت طبع آراسته بود. ایراد گیریها و افتراهای بی اساس را با بزرگواری و بی اعتنائی تلقی می کرد و قول سعدی را به کار می بست که:

چند گوئی که بدانیش وحسود عیبجویان من مسکینند
 نیک باشی و بدت بینند خلق به که بد باشی و نیکت بینند

پس از برکنار شدن قوام السلطنه از نخست وزیری، مرحوم صالح هم قریب سه سال به انزوا گرائید و به تدوین یادداشتهای خود در باره کاشان و موضوعهای دیگری که مورد توجه و علاقه او بود پرداخت. در ضمن به جبهه ملی ایران پیوست و در مبارزه های آزادیخواهانه و ضد استعمار دکتتر مصدق شرکت کرد و نامزد نمایندگی کاشان در دوره شانزدهم مجلس شد و با وجود رقابتهای و دخالتهای خرابکارانه مخالفان بارای زیاد و بی خشنه انتخاب گردید. در مجلس هم در امر ملی کردن نفت ایران همواره یارو طرفدار مصدق بود و به عضویت و ریاست کمیسیون نفت انتخاب شد. در دوره اول نخست وزیری مصدق با سمت ریاست هیأت خلعید از شرکت نفت جنوب به خوزستان رفت و خلعید تحت نظر او صورت گرفت. بعد به وزارت کشور منصوب گردید و همراه دکتتر مصدق برای اثبات حقانیت ایران در امر ملی کردن نفت به شورای امنیت سازمان ملل متحد (آمریکا) و سپس به دیوان داوری بین المللی لاهه (هلند) رفت و در تمام موارد مشاور و ترجمان عمده استدلالهای دکتتر مصدق بود. بعد به وزارت کشور منصوب گردید.

در جریان انتخابات دوره هفدهم اختلاف نظری بین او و دکتتر مصدق اتفاق افتاد. معدلك مرحوم مصدق که به وطن پرستی و انصاف و مروت و پایداری صالح در رعایت و اجرای قانون و اصالت فکر و رای و شم قضائی که نظیرش ایمان کامل داشت سفیر کبیری ایران را در آمریکا که در آن زمان به مناسبت ارتباطهای بین المللی ایران مأموریت مهمی به شمار می آمد به او پیشنهاد کرد.

روزی که در باغ سفارت آمریکا در تهران به عنوان تجلیل از انتصاب او به سفارت و به دعوت سفیر کبیر آمریکا احتفال عصرانه ای تشکیل یافت، من هم بر حسب

دعوت سفارت به آنجا رفته و توفیق دیدار صالح و بانو صالح نصیب گردید. آقای صالح با سفیر آمریکا (لوی هندرسن) مشغول صحبت بود. من تا آن زمان با لوی هندرسن ملاقات نکرده و آشنا نبودم. انگلیسی درستی هم حرف نمی‌زدم. آقای صالح مارا به هم معرفی کرد. هندرسن چنانکه رسم و وظیفه هر سفیری است که باید از جریانها و اوضاع مملکتی که در آنجا به سفارت گماشته می‌شوند مستحضر باشد بعد از معارفه رسمی و دانستن سمت من از کوشش و رفتار من در کمیسیون اصل چهار ترومن اظهار اطلاع و خوشوقتی کرد و به مناسبت صحبت کوتاهی در باب کارهای اصل چهار مزبور به میان آمد....

در زمان سفیر کبیری آقای صالح در آمریکا اختلاف نظر مختصری بین ما پیش آمد. آقای صالح در یک نامه خصوصی کوتاه مرقوم فرموده بود که جمعی از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا اتحادیه‌ای تشکیل داده‌اند و تقاضا دارند که وزارت فرهنگ اتحادیه آنان را به رسمیت بشناسد و توصیه کرده بود که من بادرخواست آنان موافقت کنم. اما من هیچیک از کسانی را که به اسم دانشجو و تشکیل اتحادیه داده و برای به رسمیت شناخته شدن آن به آقای صالح مراجعه کرده بودند نمی‌شناختم و صورت اسامی آنان هم ضمیمه مرقومه آقای صالح نبود. همچنین از وضع تحصیلی آنان و اینکه در کدام دانشکده و چه رشته‌ای تحصیل می‌کنند اطلاع نداشتم و آنان هم اساسنامه و برنامه اتحادیه و مقصودشان را از تشکیل دادن اتحادیه به رسمیت شناساندن آن ارائه نکرده بودند. لذا من موافقت با رسمیت آن را موکول کردم به مراجعه آنان به اداره سرپرستی دانشجویان و معرفی خود و توضیح دادن مقاصدشان. در همان تاریخ منظور خویش را به آقای دکتر اسفندیاری سرپرست دانشجویان مقیم آمریکا به تفصیل نوشتم. آقای صالح هم دیگر چیزی نوشت و قضیه از جانب او مسکوت ماند.

لیکن خواستاران به رسمیت شناخته شدن اتحادیه‌شان مستقیماً و یا شاید به توسط آقای صالح به نخست‌وزیری مراجعه کرده بودند و مرحوم دکتر مصدق جهت ملاحظه مرا از رسمیت دادن به اتحادیه دانشجویان پرسید و در ضمن به طور تعنت فرمود که وقتی دانشجویان می‌خواهند اتحادیه‌ای داشته باشند شما چرا مخالفت می‌کنید و چرا کار مردم را به خودشان واگذار نمی‌نمایید. گفتم من بهیچوجه با دانشجویان از حیث داشتن اتحادیه مخالفت نکرده و معشان ننموده‌ام. اما وقتی که آنان تقاضا می‌کنند که وزارت فرهنگ اتحادیه آنان را به رسمیت بشناسد، وزیر فرهنگ هم ناگزیر باید تقاضا کنندگان را بشناسد و مقصود آنان را از تشکیل دادن اتحادیه و به رسمیت شناساندن آن بداند و از برنامه‌ای که در نظر گرفته‌اند اطلاع داشته باشد. ضمناً از فرصت استفاده کرده در دسری را که عده‌ای از ایرانیان مقیم آلمان به اسم دانشجو به تحلیل اسفندیاری، سفیر وقت ایران در آلمان داده و او را وادار به ترك كردن سفارتخانه و آمدن به ایران کرده بودند یادآوری کردم و فتنه‌ها و آشوبهایی را که دسته‌های مختلف معروف به دانشجویان در زمان مسافرت اول وزیر کشور (صالح) به آمریکا و لاهه برپا کرده

بودند و باز هم به توسط حزب سومکا تکرار می شد مجدداً به عرض ایشان رساندم. مرحوم دکتر مصدق بعد از استماع توضیحات من بابتسم خفیفی به موضوع دیگری پرداخت و به بحثی که خود پیش آورده بود خاتمه داد و مهر سکوت زد.

مرحوم صالح چنانکه قبلاً هم نوشته شد بلافاصله پس از اطلاع یافتن از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و شکست دولت دکتر مصدق و دستگیر شدن او و عده‌ای از وزرا و یاران مجلسی و غیر مجلسین استعفا داد و به اظهار تمایل و علاقه‌مندی زاهدی و شاه و دولت آمریکا، به باقی ماندن او در مقام سفارت ترتیب اثر نداد و از تصمیم خود منصرف نگردید.

به جهت اینکه او با کودتایی که با دسیسه و مایه‌گذاری بیگانگان و خواستاری محمدرضا شاه پهلوی صورت گرفت مخالف بود و آن را خیانت بزرگی بر علیه انسانیت و دموکراسی و آزادی ایران و مصالح آن می دانست و به حق می اندیشید که باقی ماندن او در مقام سفارت در آمریکا در انظار عالمیان در حکم تأیید یا توجیهی برای عمل زشت و خائنانه کودتاچیان جلوه داده خواهد شد. او به یقین از این قبیل سازگاریها بری و کاملاً منزّه بود. زیرا او بدون ریب و ریا و از صمیم قلب و وطنش ایران و ملت ستمکش ولی سرافراز ایران رادوست می داشت و دلداه فرهنگ ایران و آرزومند استقلال و آزادی آن، از جمله زادگاهش کاشان بود. نیز در طریق ملی کردن نفت ایران و طرد بیگانگان دزد و غارتگر با اعتقاد راسخ یار و طرف مشورت مرحوم دکتر مصدق بود و بنابراین واجب می دانست که از هر عمل و سازشی که احتمال می داد به ملی شدن نفت خدشه‌ای وارد کند اجتناب نماید و اجتناب می نمود و زبان حالش گویای این بود که:

وان نعت بخلد و صرت ناقص عهدی قلماتیب نفسی و ماستطاب مناهی

مرحوم صالح بعد از استعفا مدت کوتاهی در آمریکا و اروپا توقف کرد و به ایران برگشت و از این که شاه از هر کسی که به خواسته‌ها و به دستوره‌های او توجه و اطاعت نمی کرد سخت برمی آشفته و کینه او را در دل می گرفت و خصومت می ورزید نهراسید. از خدمات دولتی کناره گرفت و خانه نشینی را ترجیح داد و اوقات فراغت خویش را صرف اموری که در خور ذوق و فکر او می نمود و همراه دوستان مانوس به سیر و سیاحت در اماکن تاریخی و توجه به وضع ابنیه آنها می پرداخت و به تجسس و تحقیق آثار و نسخه‌های خطی در موضوعهای مختلف اقدام می نمود و دیگران را هم تشویق و ترغیب می کرد.

و در اوقاتی که در تهران بود روزهای هفته در خانه اش به روی کسانی که قصد دیدار و مصاحبت با او داشتند باز بود و او تمام آنان را خواه دوست یا غیر دوست باخوشرویی و وقار و احترام می پذیرفت. بسیار نیک محضر و متواضع بود. در موقع رفتن مهمانانش تا سرسرای خانه به بدرقه شان می رفت و به آنان خوش آمد می گفت. در محضر او از هر دری سخن گفته می شد و هر گونه بحث علمی و سیاسی و

تاریخی مطرح می‌گردید. او با دقت به سخنان حاضران اعم از مدح و ثنا یا قدح و ریا گوش می‌داد. خودش کم حرف می‌زد مگر آنکه چیزی از او می‌پرسیدند و او جواب می‌داد و اظهار نظر می‌کرد.

مرحوم صالح با وجود خانه نشینی و اعراض از جاه و مقام در مقابل خرابکاریهای دولتیان و بی‌اعتنائی آنها به قوانین و مصالح کشور و خواستههای ملت ساکت نمی‌ماند. چنانکه در انتخابات دوره نوزدهم مجلس به اعمال نفوذ و فعالیتهای ناروای دولت و تقلب آشکار او اعتراض کرد و در مجلس متحصن گردید. ولی دولت متقلب به دستور شاه با او با کمال خشونت و بی‌احترامی رفتار نمود و او را بر خلاف رسم و حرمت مجلس و با اجبار به منزلش منتقل کرد و تحت نظر قرارداد. اما آشنایان و دوستان و علی‌الخصوص کاشانیانی که به ملاقات او می‌آمدند او را مقتدا و مرجع و یار وفادار خویش می‌دانستند. او هم از توجه به حال و مقال آنان و مساعدت در حقشان دریغ نمی‌کرد و وجودی دارای «طبع و عقل و ادراک، جمال و نطق و رأی و فکر و هوش» بود و آنچه خوبان همه دارند او تنها داشت.

خودکشی داور و امتیاز نفت

روزی که در خدمت او صحبت از فساد دستگاه دولت و خلافکاریهای نخست‌وزیران و وزیران فاسد پیش خدمت صفت و نقص و ابهام قوانین موجود و ضعف قوه قضائی بود، به مقتضای «الکلام یجر الکلام» (از سخن سخن برآید) صحبت از مرحوم داور به میان آمد. من به مناسبت، جهت خودکشی غیر مترقب مرحوم داور را که عضو برجسته دولت و مورد عنایت شاه بود از مرحوم صالح پرسیدم. او به بیان و شرح اتفاقی که باعث تغییر رفتار رضاشاه با داور و تغییر نسبت به او شده بود آغاز کرد و چنین گفت:

بعد از آنکه رضاشاه از قصد و اقدام خودش به لغو یکجانبه امتیاز داری سرخورده و کارش برخلاف میل او به نتیجه وارونه، یعنی تمدید مدت امتیاز داری و قرارداد شرکت نفت جنوب منتهی شده بود، در نهان از وضع شرکتهای نفتی آمریکایی که درخواست امتیاز استخراج نفت کرده بودند جويا می‌شده است و بر آن شده بود که به یکی از شرکتهای داوطلب کسب امتیاز استخراج نفت، در یکی از مناطق خاراج از قلمرو امتیاز داری و قرارداد شرکت انگلیسی نفت جنوب امتیازی داده شود و قبل از آنکه شرکت نفت جنوب خبر شود در يك جلسه محرمانه مجلس به فوریت به تصویب برسد. این قرارداد سری به تصویب شاه و وزیر دارائی و نمایندگان شرکتهای که کمپانی نفت امریکا و ایران نامیده می‌شد می‌رسد و شرکت مزبور پیش از وقت مقداری لوازم نقشه برداری و حفاری را وارد کرده در تهران پنهان از اغیار ذخیره می‌کند تا بلافاصله بعد از تصویب قرارداد در مجلس دست به کار شود و شرکت نفت جنوب در مقابل عمل

انجام یافته قرار گیرد.

ولی از آنجا که «نهان کی ماند آن رازی کرو سازند محفلها» قبل از آنکه قرارداد به مجلس تقدیم گردد یک روز رئیس اداره نفت جنوب در تهران سرزده وارد اطاق میرزا نصرالله خان جهانگیر مدیر کل اداری امتیازات و قراردادهای وزارت دارائی می شود و با تغییر به او اخطار می کند که شرکت نفت جنوب نخواهد گذاشت که در ایران امتیاز استخراج نفت به شرکت دیگری داده شود. موقع خارج شدن از اطاق هم درها را به هم می کوبد و می رود. جهانگیر فوراً آقای صالح را از موقوف مطلع می سازد و هر دو پیش داور می روند و چگونگی را به او خبر می دهند. داور هم با عجله به دربار رفته قضیه را به عرض شاه می رساند.

صبح روز بعد شاه داور و صالح را احضار می کند و آنها را درحالی که سر پا و پشت به میز کارش ایستاده بوده است به حضور می پذیرد و مجدداً از داور توضیح می خواهد. اما پیش از آنکه داور سخنی بگوید رویه صالح کرده با عصبانیت می گوید صالح تو بگو که چه شده است؟ مرحوم صالح هم آنچه را از میرزا نصرالله خان جهانگیر شنیده بوده است و به اتفاق هم پیش داور رفتن و او را از اخطار رئیس اداره شرکت نفت در تهران مطلع ساختن نقل می کند. شاه پس از استماع توضیحات مرحوم صالح و داور با عصبانیت و بی اعتنائی پشت به آنها کرده به سمت صندلی پشت میز کار خود می رود. داور و صالح ناچار از حضور شاه مرخص می شوند. مرحوم صالح می گفت که مرحوم داور از این طرز پذیرائی شاه و تغییر او سخت ناراحت شده بود، چنانچه بعد از بیرون آمدن از اطاق شاه از فرط ناراحتی بی اختیار روی صندلی راحتی اطاق انتظار نشست و درحالی که دست روی پیشانی گذاشته بود به فکر فرو رفت. من هم در کناری ایستاده می اندیشیدم که لابد شاه هم از آنچه رخ داده است ناراحت و عصبانی است. ولی جهت اعراض از داور و مجال حرف زدن به او ندانمش چیست؟

خلاصه بعد از قریب یک ربع ساعتی داور برخاست و گفت خوب آقا برویم و ما به راه افتادیم. تمام راه هم به سکوت گذشت. پس از رسیدن به وزارت دارایی او به طور معمول خدا حافظ گفت و به اطاق خودش رفت و من هم پی کار خود رفتم.*

دو یا سه روز بعد از آن صبح هنگامی که پیاده عازم وزارت دارایی بودم ناگهان راننده داور اتوموبیل داور را جلو من متوقف کرد و گفت حال آقای وزیر خیلی بد شده است. خانم من را فرستادند که شما را به منزل ایشان ببرم. من با عجله سوار شدم و رفتم. در راه از راننده پرسیدم چه اتفاق افتاده است؟ او همان را که در اول گفته بود تکرار کرد. به منزل داور که رسیدیم مرا به اطاق خواب داور رهبری کردند. خانمش بسیار مشوش و گریان بود. گفت صبح وقتی دیدم که داور به عادت همه روزه از خواب بر نمی خیزد نگران شدم. دنبال دکتر فرستادم (گویا دکتر میر). او بعد از معاینه گفت

* تفصیل این جریان را آقای خسرو سعیدی به ترتیبی که مرحوم صالح تقریر کرده به قلم آورده است (در کتابی مستقل). آینده

متأسفانه فوت کرده است. * در ضمن استکان بزرگی را که داور در آن تریاک حل کرده و خورده بود و تکه‌های ریز تریاک روی میز کنار تخت خواب مرحوم داور بود نشان داد و گفت اینها را دکتر با انگشت از دهان داور در آورده است. من از تأثر و حیرت چند لحظه‌ای درماندم. بعد با عجله به همکاران اداری و دوستان دیگر داور تلفن کردم که زودتر بیایند تا ترتیب تشییع و دفن او را بدهیم. طولی نکشید که عده‌ای آمدند و تابوت و ماشین حمل جنازه هم حاضر شد. جنازه مرحوم داور در میان گریه وزاری اهل منزل و دیگران در تابوت گذاشتند و چند نفر از اعضای وزارت دارائی آن راه دوش گرفتند. هنوز از اطاق خواب به سالن جنب آن وارد نشده بودند که ناگهان یک افسر شهربانی از راه رسید و پس از مشاهده کسانی که تابوت را بردوش گرفته بودند دادزد مگر چهارتا حمال پیدا نمی‌شد که جنازه را بردارند؟ شماها چرا تابوت را برداشته‌اید؟ و به پاسبانی که پشت سرش بود امر کرد که زود چهار نفر حمال از سر کوچه صدا کنند تا تابوت را بردارند. آقایانی که تابوت را به دوش گرفته بودند در اثر داد و تغییر افسر ناچار آن را به زمین گذاشتند و کنار ایستادند. اما به واسطه آن که انتحار و فوت داور واقعه کم اهمیتی نبود، خبر آن به سرعت در شهر شایع شد و عده زیادی مردم در کنار خیابان و یا در خانه‌ها برای تماشای تشییع جنازه ایستاده بودند و جمع کثیری از دوستان داور و اعضای وزارت دارایی و ادارات دیگر در سر کوچه جنوب مدرسه سپهسالار حاضر شده بودند تا در تشییع شرکت کنند، ولی با مشاهده افسر شهربانی و تغییرهای او از تشییع صرف نظر کردند و هر یک از کوچه‌ای فرارفتند. من و چند نفر دیگر از کسان داور برای کفن و دفن او دنبال جنازه رفتیم و درجائی که وصیت کرده بود به خاکش سپردیم.

صالح و انتخابات دوره بیستم

مرحوم صالح بعد از چندی بر اثر فرط علاقه و دوستی نسبت به اهالی کاشان از ازوا و خانه نشینی صرف نظر کرد و کاندیدای نمایندگی کاشان در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی شد و این کاری به حق بود، زیرا در نظر او بهیچوجه روا نبود که از ارادت و علاقه بی‌ریب و ریای مردم پاکدل و صمیمی مانند مردم مسجد و کوچه و بازار کاشان چشم پوشید و آن همه دل بستگی و احساسات و عشق و احترام را ندیده گرفت. لذا به کاشان رفت و با وجود همه اعمال نفوذها و دسیسه‌های مقامات مملکتی و کارشکنیهای رقیبان ناصالحش به واسطه جانفشانی و صفای خاطر و ایستادگی همولایتیها و هواداران صمیمیش بر مخالفان خود فایق شد و با اکثریت تام انتخاب گردید و به مجلس رفت. من چگونگی و تفصیل نقشه شاه و دولتش را به قصد جلوگیری از

* تفصیل این مطالب را دکتر جهان‌شاه صالح ضمن مقاله‌ای در ناماورد دکتر محمود افشار (جلد سوم) نوشته است. (آینده)

انتخاب شدن مرحوم صالح، از یکی از سردهسته‌های مأموران خرابکاری و تولید فتنه و اختلاف در کاشان در زمان محبوس بودن در زندان قصر شنیدم به موقعی خواهم نوشت. باری شاه که از پیروزی صالح در انتخابات کاشان اندیشناک شده بود پس از اولین نطق رسای صالح در مجلس بر اندیشناکی و نگرانیش افزوده شد و به فکر تعطیل مجلس افتاد و با سازش با نمایندگان انتخابی خویش مجلس را منحل کرد و معروف شد که او به پیوستگان خود سپرده بود به رهنحوی شده است نباید گذاشت مصدق دیگری پیدا شود.

فعالیت تازهٔ جبهه ملی

بعد از انحلال مجلس طولی نکشید که جمعی از اعضای سابق جبهه ملی ایران (که تقریباً در حال تعطیل بود) در منزل صالح گرد هم آمدند و او به پیشنهاد و تأیید آنان به فعالیت در طریق جبهه ملی و رهبری و سرپرستی آن پرداخت و ریاست شورای جبهه ملی را برعهده گرفت و برحسب تصمیم شورا باشگاهی برای جبهه ملی در خیابان ابوالاعلا دایر گردید و کلاسهایی برای ایراد مباحثی راجع به آزادی و دموکراسی و اقتصاد مستقل برای جوانان و دانشجویان و همچنین تالاری برای اجتماعات و سخنرانیها با وسایل لازم ترتیب داده شد و هرکس به قدر همت خود در هزینه شرکت کرد و پرداختن سهمی را متقبل گردید.

اما هنوز دوماهی نگذشته بود که يك روز از طرف شهربانی در باشگاه را قفل کردند. و پاسبانانی هم برای ممانعت از باز کردن در گذاشتند. خلاصه شهربانی یاسازمان امنیت، باشگاه و اموالی را که در آنجا فراهم شده بود غصب و تصرف کرد.

پس از موقوف شدن باشگاه، تریکی از جلسات شورا که در منزل مرحوم صالح یا یکی دیگر از اعضای شورا تشکیل می‌یافت تصمیم گرفته شد که متینگی از طرف جبهه ملی در میدان جلالیه ترتیب داده شود و برنامهٔ متینگ و سخنرانان و موضوع سخنرانیها با نظر مرحوم صالح تعیین گردید. آقای دکتر صدیقی و آقای دکتر سنجابی برای سخنرانی انتخاب شدند و مقرر شد که سخنها فقط در اطراف مرام جبهه ملی و خواستاری حکومت قانونی باشد. در ضمن اشاره‌ای هم به رفتار خلاف قانون دولت با جبهه ملی و جمعیتهای آزادیخواه دیگر بشود و مخصوصاً در نظر گرفته شد که راجع به نفت و چگونگی ملی شدن آن توسط دکتر مصدق و یاری جبهه ملی با او هیچ حرف نزنند و اسمی برده نشود.

در این جلسه یا در جلسه بعدی که باز برای تجدید و تکمیل مطالعه و بحث دربارهٔ موضوع سخنرانیها و زمان متینگ و اعلان آن تشکیل یافت دکتر شاپور بختیار تقاضا کرد که به او هم وقت و اجازهٔ صحبتی داده شود... تقاضای او با تذکر مجدد

شرایط مقررہ دربارهٔ موضوع سخن قبول شد. اعلام متینک و موضوع و وقت و محل آن از ده (یا دوازده؟) روز قبل از موعد در نظر گرفته شده منتشر گردید. ازدحام جمعیت در این میتینگ خیلی بیشتر از آن که ما حدس می‌زدیم بود. من شنیدم که از محله‌های دور تهران حتی از خارج آن هم جماعت‌هایی با وسایل نقلیه آمده بودند.

بعد از نطق آقای دکتر صدیقی مربوط به موضوعهای در نظر گرفته شده، آقای دکتر سنجابی لب مطالب و اندیشه‌های جبهه ملی را به این عبارت بیان کرد: «هدف و خواست جبهه ملی ایران این است که تصمیم دربارهٔ سرنوشت ایران به توسط خود ملت ایران و در خود ایران گرفته شود نه در مسکو و نه در لندن و نه در واشنگتن و مراکز دیگر. همچنین زمام امور ایران از کلی و جزئی در دست خود ملت ایران باشد، نه بیگانگان یا برگزیدگان سرسپرده آنان. استقلال و آزادی و حکومت قانونی و آبادی و مبارزه با فساد فقط در پرتو این چنین اصل و ترتیبی تأمین شدنی است و بس.» بعد از دکتر سنجابی، دکتر بختیار روی سکوی سخنرانی رفت و پس از یکی دو دقیقه صحبت، برخلاف قرار سخنانی هم راجع به نفت گفت و... مرحوم صالح بیش از دیگران... ناراحت و ملول شده بود.

روز بعد از متینک که من خدمت مرحوم صالح رسیدم، و صحبت از چگونگی متینک به میان آمد، فرمود که پس از انتشار اعلان متینک جبهه ملی یکی از خبرنگاران آمریکائی که همواره مترصدند بدانند که منظور از این قبیل متینکها و اجتماعات چیست پیش من آمد و مخصوصاً منظور جبهه ملی را دربارهٔ نفت و اینکه در متینک چه خواهد گفت جویا شد. من به او گفتم که منظور ما خواستاری برقرار شدن حکومت قانونی و آزادی انتخابات و آزادی بیان عقیده و توضیح این قبیل مسائل برای مردم است و در متینکی که خواهیم داشت به هیچوجه متعرض موضوع نفت نخواهیم شد. او عصر روز متینک از من پرسید چه شد که شما از تصمیم و برنامه‌های که داشتید عدول کردید و برخلاف آنچه گفته بودید عمل شد؟! من خجل شدم و ناچار گفتم از دستور و قراری که با سخنرانان گذاشته شده بود یکی تخلف کرد و آنچه گفت خودسرانه بود و اظهار تأسف کردم.

بعد از متینک شایع بود که شاه به قصد بررسی وضع متینک جبهه ملی و اطلاع یافتن از چگونگی آن با هواپیما برفراز میدان جلالیه گردشی کرده است و از ازدحام جمعیت متعجب و نگران شده و برای آن که دیگر در تهران و حوالی آن جایی به این قبیل اجتماعات اختصاص نیابد دستور داده است که به هر ترتیبی است آن میدان را به مؤسسات و اگذار نمایند. چنانکه چندی بعد جمعیت دیگری خواسته بود که در آنجا متینکی دایر کند شهربانی موافقت ننمود و پاسبانها جلو مردم را گرفته نگذاشتند متینک دایر گردد.

جبهه ملی در حدود یکماه بعد از متینک اول متینک دیگری در محوطه و

ساختمان متروک شمالی پارک امین‌الدوله که در ورودی آن در خیابان فخرآباد بود ترتیب داد. اما مأموران شهربانی به بهانه‌های مختلف از جمله نبودن جا در داخل محوطه جلو مردم را در کوچه و خیابان گرفتند و مانع ورود آنان به آنجا شدند. و بلندگوئی را که در گوشه‌ای از دیوار محوطه کار گذاشته شده بود از کار انداختند. با وجود این جمعیت زیادی به داخل محوطه راه یافته بودند و عده زیادی هم در خیابانهای اطراف ازدحام کرده بودند و متینک اجرا شد. موضوع سخنرانی تقریباً همان مطالب متینک سابق بود به اضافه شرح مفاسد ناشی از سختگیریهای دولت نسبت به آزادبخیوهان و نتایج وخیم رفتار نادرست او.

در مدت متجاوز از یکسال فعالیت جبهه ملی برای تبلیغ مردم و ارائه نقطه نظرهای او کمیته‌های متعدد در تهران و شهرستانهای دیگر مرکب از افراد و طبقات مختلف مردم تشکیل یافت و لازم بود که آراء و افکار آنها که گزارش آنها به شورا می‌رسید در نظر گرفته شده و جلسه‌هایی به عنوان کنگره‌ای مرکب از نمایندگان کمیته‌ها برای بررسی و سنجیدن نظرهای آنان و نتیجه‌گیری از آنها و نیز انتخاب رسمی اعضای شورا به توسط نمایندگان مزبور ترتیب داده شود.

کنگره در منزل مرحوم حاجی حسن قاسمیه تشکیل یافت و مرحوم صالح به اتفاق به ریاست و اداره جلسات کنگره انتخاب گردید...

متانت و تحمل فوق‌العاده مرحوم صالح باعث شد که بعضی تشنجه‌ها و اختلاف نظرها به جایی نرسد. او با حوصله به تمام حرفها و داد و فریادها گوش می‌داد و ساکت می‌ماند و دیگران هم به تبع او سکوت می‌کردند و کسی که قصد ایجاد تشنج داشت خسته می‌شد و به قول معروف از رو می‌رفت و سر جای خود می‌نشست. باری، باین ترتیب جلسه‌های کنگره تکرار شد و کنگره خاتمه یافت و قطعنامه آن به توسط برگزیدگان صاحب نظر تدوین گردید.

بعد از انتشار قطعنامه، شاه به فکر افتاد که پیشدستی کند و بعضی از مواد مهم آن را به عنوان پیشنهادهای ابتکاری خود اجرا کند. برای این کار رفراندمی تشکیل داد و نطقی ایراد کرد و پیشنهادهای خود را به تصویب جمعیتی که حاضر کرده بودند رساند و برای اجرا شدن آنها فرمان شش ماده خود را صادر کرد. جبهه ملی پیش از رفراندم اعلامیه‌ای که در آن به صحیح نبودن و اعتبار نداشتن رفراندم به توسط شاه، اشاره شده بود منتشر ساخت. جلو انتشار اعلامیه مزبور هم گرفته شد. گویا فقط چند نسخه از آن در بازار به دست مردم رسیده بود. ولی این کار جبهه ملی بهانه و سبب شد که شهربانی و سازمان امنیت به دستور شاه اعضای شناخته شده جبهه ملی و نهضت آزادی را دستگیر کنند.

(دنباله دارد)